

خاورمیانه بزرگ؛ آرزوی ازدست رفته

خاورمیانه طی چند ماه اخیر در التهابی به سر می‌برد که با تمامی التهاب‌های گذشته تفاوتی آشکار دارد...



جام جم آنلاین: خاورمیانه طی چند ماه اخیر در التهابی به سر می‌برد که با تمامی التهاب‌های گذشته تفاوتی آشکار دارد. این تفاوت اگرچه ناشی از بیداری مردم است با این حال خاورمیانه، با حضور دولت‌های عربی و دیکتاتورمآب و از لحاظ سیاسی کمتر توسعه‌یافته، منطقه‌ای است که در طول تاریخ همواره مملو از التهابات و بحران‌ها بوده است. التهاباتی که بیشتر ناشی از موقعیت استراتژیک، انرژی، دولت‌های معارض یا موافق غرب، مساله فلسطین، بنیادگرایی اسلامی، ایدئولوژی‌های سیاسی شیعه و سنی، حضور نیروهای بیگانه و مسائلی از این دست بوده است.

در مقاطع مختلفی که خاورمیانه با التهاب مواجه بوده، یک مقطع از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است و آن زمانی است که طرح 171#&، خاورمیانه بزرگ؛ مطرح شد. خاورمیانه بزرگ اصطلاحی است که توسط دولت بوش ابداع شد و گاهی اوقات 171#&، خاورمیانه جدید؛ یا 171#&، طرح خاورمیانه بزرگ؛ نیز خوانده می‌شود.

این طرح اگرچه پس از مدتی به دلایل متعددی، شکست خورد و به بایگانی تاریخ سپرده شد، اما اکنون بعد از مدت‌ها نامش بر سر زبان‌ها افتاده و اذهان را با این سوال مواجه کرده است که آیا می‌توان ارتباطی بین طرح خاورمیانه بزرگ و تحولات اخیر منطقه یافت؟ آیا تغییراتی که در کشورهای عربی نظیر تونس، مصر، الجزایر، لیبی، بحرین و... دیده می‌شود، رخ داده یا رخ خواهد داد، در راستای همان طرح خاورمیانه بزرگ است؟ به عبارتی آیا این طرح مجدداً احیا شده است یا که اصلاً می‌توان چنین فرض کرد که طرح مذکور نمرده، بلکه مصلحتاً به گوشه‌ای رانده شده بود تا در موقع مناسب - که می‌تواند امروز باشد - سربرآورده تا خواسته‌های دولتمردان آمریکایی را برآورده کند؟

در این نوشتار سعی شده تا به بررسی این فرضیه پرداخته شود. برای این منظور ابتدا باید مروری بر طرح خاورمیانه بزرگ داشته باشیم.

طرح خاورمیانه بزرگ را اگرچه جمعی از نظریه‌پردازان غربی تهیه کردند، اما کالین پاول، وزیر دفاع بوش آن را در 12 سپتامبر 2002 مطرح کرد. وی همزمان تاسیس بنیاد انترپرایز (Enterprise) را اعلام کرد و متعهد شد آمریکا به کشورهایمانند عربستان سعودی، لبنان، الجزایر و یمن برای الحاق به سازمان تجارت جهانی کمک کند، مناسبات تجاری دوجانبه خود را با کشورهایمانند مصر و بحرین گسترش دهد، از برنامه‌های منطقه برای انجام اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اصلاح نظام آموزشی حمایت نماید و از مبارزات شهروندان منطقه برای کسب آزادی‌های سیاسی و استقرار دموکراسی پشتیبانی کند. متعاقباً در ژانویه 2003، معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده، دیک چنی در اجلاس سازمان جهانی اقتصاد که در شهر داووس سوئیس برگزار شد 171#&؛ استراتژی پیشرو برای آزادی؛ را مطرح ساخت که دولت آمریکا را متعهد به حمایت از کسانی می‌کرد که در راه اصلاحات در خاورمیانه بزرگ فعالیت می‌کنند. ظاهر این طرح حمایت از دموکراسی در خاورمیانه بود. برهمین اساس دیک چنی تأکید می‌کرد دولت بوش اصرار دارد دموکراسی را در سراسر خاورمیانه و فراسوی آن ارتقاء بخشد.

به این ترتیب در نوامبر 2003 دولت بوش طرح خود را برای خاورمیانه بزرگ رسماً اعلام کرد و متعاقباً پیش‌نویس آن را پیش از این‌که کشورهای عرب را از محتوای آن مطلع سازد بین کشورهای گروه 8، جهت بررسی در نشست آتی در ژوئن 2004 توزیع کرد.

طرح مشکوک

اما طرح خاورمیانه بزرگ از یکسو با مخالفت شدید کشورهای عربی و از سوی دیگر با سوءظن و تردید کشورهای اتحادیه اروپا مواجه شد.

برخی کشورهای اروپایی در عین پشتیبانی از این طرح آن را غیرواقع‌بینانه و بلندپروازانه خواندند. آنها تأکید داشتند که هدف واشنگتن از اتخاذ این تاکتیک بی‌اعتبارسازی سیاست خارجی اروپا در قبال مساله خاورمیانه است. ژاک شیراک، رئیس‌جمهور وقت فرانسه در همین زمینه هشدار داد که 171#&؛ تحریک منطقه برای ایجاد تغییرات می‌تواند موجب تقویت بنیادگرایی و فروافتادن به دام مهلك جنگ تمدن‌ها شود. 171#&؛

کشورهای عربی نیز هراسان از پیامدهای آن برای دولت‌های خود این طرح را دخالت در امور داخلی خود انگاشتند.

اگرچه بعد از انتقادات اولیه از طرح خاورمیانه بزرگ، دیپلمات‌های آمریکا و اروپا به منظور به جریان انداختن این طرح، رهبران کشورهای عربی را تشویق کردند تا برنامه اصلاحات اقتصادی و سیاسی خود را تا پیش از نشست سران گروه 8 در ژوئن 2004 تدوین و ارائه کنند تا در این نشست طرح خاورمیانه بزرگ به عنوان واکنش گروه 8 به برنامه سران عرب ارائه شود، اما در آن مقطع این طرح در نهایت به بایگانی تاریخ سپرده شد چرا که مورد استقبال کشورهای منطقه قرار نگرفت. علت این امر نیز به چند عامل برمی‌گشت.

در سند طرح خاورمیانه بزرگ به طور روشن بیان نشده بود که منطقه خاورمیانه بزرگ شامل چه کشورهایی می‌شود. چنین به نظر می‌رسید که از دیدگاه طراحان، خاورمیانه بزرگ از مراکش، آفریقای شمالی و شاخ آفریقا به سمت ترکیه، ایران، افغانستان و جمهوری‌های سابق شوروی در قفقاز و آسیای مرکزی امتداد و گسترش یافته و علاوه بر تمامی کشورهای عربی، پاکستان، بنگلادش و سرزمین‌های دیگر را تا مرزهای چین دربرمی‌گرفت. به این ترتیب منطقه خاورمیانه بزرگ شامل کشورهای متعددی می‌شد که دارای ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بسیار متفاوتی بودند.

علیرغم این تفاوت‌های فاحش، طرح خاورمیانه بزرگ برای انجام اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در تمامی کشورهای منطقه راه‌حل یکسانی را تجویز می‌کرد، آن هم برنامه‌ای که عمدتاً از تجربه توسعه اقتصادی و سیاسی جوامع اروپایی غربی و آمریکا برخاسته است و نه مقتضیات کشورهای در حال رشد و توسعه نیافته. از سوی دیگر، عده‌ای از نظریه‌پردازان معتقد بودند که طراحان طرح خاورمیانه بزرگ درک می‌کردند که با توجه به تنوع شرایط منطقه، کلی‌کردن مسائل و ارائه یک راه‌حل واحد برای تمامی کشورهای منطقه نادرست است، اما هدف اصلی طرح خاورمیانه بزرگ عمدتاً کشورهای نفتخیز منطقه است که به درآمد نفت وابسته هستند.

بی‌ارتباط با واقعیت‌ها

با این تعریف اجمالی که از طرح خاورمیانه بزرگ ارائه شد، نگاهی به تحولات اخیر منطقه می‌کنیم و این‌که آیا ارتباطی میان این دو برقرار هست یا خیر.

نکته: مردم منطقه نمی‌خواهند اختیار خود را به هیچ حاکمی مشابه حاکمان فعلی بدهند. آنان نه تنها دیگر استبداد را پذیرا نیستند بلکه استعمار را هم نخواهند پذیرفت

اولین نکته‌ای که در نگاه اولیه به وقایع جدید خاورمیانه به چشم می‌خورد آن است که غرب به ظاهر از روند جاری در منطقه رضایت دارد. حمایت دولت اوباما از آنچه در منطقه می‌گذرد، تأکید کاخ سفید بر رفتن مبارک، حمایت از معترضان لیبیایی و... همه و همه می‌تواند نشانه آن باشد که آمریکا از اتفاقات خاورمیانه رضایت دارد. در این میان برخی این رضایت را بدین خاطر می‌دانند که تحولات منطقه به سویی پیش می‌رود که خواست دولتمردان آمریکایی بوده و آن هم خاورمیانه بزرگ است.

پس رضایت آمریکا یعنی خشنودی‌اش و حمایتش از وقایع کشورهای عربی و این یعنی یک گام مثبت در جهت تحقق طرح خاورمیانه بزرگ.

اما این تحلیل به نظر درست نمی‌نماید. چرا که اگر دقت کنیم می‌بینیم که آمریکا آن طور هم که باید بر همه چیز اشراف ندارد و آن طور که بیان می‌شود، بر امور مسلط نیست. شواهدی هم بر این امر وجود دارد. از جمله آن‌که با تحولاتی که در منطقه در حال شکل‌گیری است، حاکمانی کنار رفته یا می‌روند که تاکنون در خدمت غرب بوده و در عین حال احتمال افزایش قدرت نفوذ ایران در منطقه افزایش یافته است. در همین حال اسرائیل نیز خشنود از این تحولات نیست، چرا که گروه‌های اسلام‌گرای کشورهای عربی نیز در تحولات منطقه دخیل هستند و در این کشورها به میزان قابل توجهی نقش‌آفرین هستند. از جمله مصر که گروه اخوان المسلمین، فقط نظاره‌گر وقایع این کشور نیست و همراه و همپای همه گروه‌ها و مردم مصر در تعیین حرکت این تغییر در مصر تأثیرگذار است.

اسرائیل هم از روند موجود چندان راضی به نظر نمی‌رسد، زیرا وقایع اخیر خاورمیانه، آینده روشنی را برای رژیم صهیونیستی رقم نمی‌زند. در همین حال مردم فلسطین هم متأثر از این رخدادها هستند. به عنوان نمونه برای اولین بار مردم فلسطین در اعتراض به اقدام آمریکا راهپیمایی اعتراضی به راه انداختند و دلیل آن وتوکردن قطعنامه‌ای بود که در شورای امنیت سازمان ملل علیه رژیم صهیونیستی مطرح بود. بنابراین قطعنامه، شورای امنیت، شهرک‌سازی این رژیم در سرزمین‌های اشغالی را ممنوع کرد و مورد انتقاد قرار داد، اما آمریکا با وتوکردن آن، مانع تصویبش شد. پس از آن بود که فلسطینی‌ها در واکنش به این اقدام آمریکا دست به راهپیمایی زدند که در نوع خود بی‌سابقه بود.

حکومت‌های وابسته

از سوي ديگر، بايد گفت كه تنها يك وجه وقايع چند ماه اخير خاورميانه، بعد سياسي دارد. در واقع روي ديگر اين تحولات اقتصادي است. براي همين هر دولتي كه در كشورهاي مصر، ليبيا، تونس و... برسر كار بيايد، بايد خواسته‌هاي اقتصادي ملت خود را مورد توجه قرار دهد. لذا اين تحولات كه بخش زيادي از آن ناشي از مسائل اقتصادي است، نمي‌تواند در راستاي تحقق خاورميانه بزرگ باشد.

اما نکته مهم‌تري كه بايد كاملاً مورد توجه قرار بگيرد آن است كه منشأ اين موج كه در خاورميانه و كشورهاي عربي به راه افتاده، آمريكا و به طور خلاصه، عربي‌ها نيستند. بدون شك ريشه وقايع مذكور نارضائتي مردم از حكام كشورهايشان است. حكومت‌هاي پوسيده‌اي كه ديگر مردم آنها را باور ندارند و نمي‌خواهند تحمل كنند.

از سوي ديگر، احساس حقارت‌ي كه به ملت عرب دست داده، آنها را به اين سمت سوق داده كه دست به اصلاح ساختارهاي سياسي كشورشان بزنند. اين احساس بسيار شديد و البته ناشي از رشد آگاهي در بين مردم است. بخشي از اين رشد آگاهي نيز به فضاي ارتباطي و تكنولوژي‌هاي جديد در اين زمينه مربوط مي‌شود. در واقع اين فضاي جديد، هويت رژيم‌هاي ديكتاتوري را به چالش كشيده است و هويت جديدي را به ملت‌هاي مسلمان عرب بخشيده است؛ هويتي كه قابل كنترل و در عين حال يك طرفه نيست. همين تكنولوژي و فضاي ارتباطي است كه هويت مشترك‌ي را در ملت‌هاي مورد اشاره به وجود آورده و باعث شده تا موجي كه در منطقه به راه افتاده همچنان مسير خود را قدرتمندانه بپيمايد.

در واقع اطلاعات و تفاسير رسمي بر اثر اين شبكه‌ها، اعتبار خود را از دست داده و يك روح ملي و اسلامي در اعراب منطقه دمیده شده است. بنابراين مي‌توان چنين نتيجه گرفت كه يك «بازگشت به خود"; در ميان اين ملت‌ها صورت گرفته و مردم نمي‌خواهند اختيار خود را به هيچ حاكمي مشابه حاکمان فعلي بدهند. در اثر اين تحول، آنان نه تنها ديگر استبداد را پذيرايستند بلکه استعمار را هم نخواهند پذيرفت. بنابر آنچه گفته شد، اين تحولات قطعاً نشأت گرفته يا در راستاي طرح خاورميانه بزرگ نيست، اما طبيعي است كه آمريكا در درازمدت براي بهره‌برداري و تطبيق آنها با خود برنامه‌ريزي كند كه اين مهم نيازمند دقت و تامل مردم كشورهاي منطقه است. در شرايط كنوني مي‌توان اميدوار بود كه بنيادگراها با اجراي ديمكراسي در اين كشورها منفعّل شده و ديگر از قدرت سابق براي مانور در منطقه برخوردار نباشند، اما با تحولاتي كه ناشي از بيداري ملت‌هاست، اين اميدواري وجود دارد كه ريشه‌هاي تروريسم در خاورميانه خشكيده شود. بنابراين مي‌توان گفت كه خاورميانه امروز در حساس‌ترين و سرنوشت‌سازترين دوران تاريخي خود تا به امروز به سر مي‌برد و از اين به بعد، اين ملت‌هاي منطقه هستند كه نقشه راه را به دليل اين كه آگاهي‌شان رو به فزوني است، ترسيم مي‌كنند.

مریم جمشیدی / جام‌جم